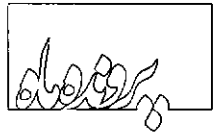
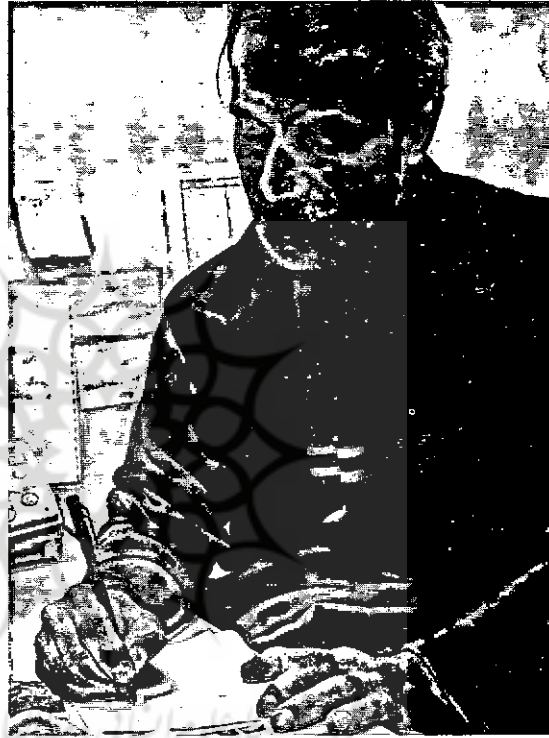


## انقلاب، هنر، ایران

□ فقط نگاهی به جشن هنر شیراز در سال ۱۳۵۶ نشانه‌های افول و نزول جریان هنر فرمایشی و درباری را بر همگان آشکار می‌ساخت. حتی مخاطبان اصلی این جریان هنری که طبقه روشن‌فکر و مرتبط با عوامل رژیم پهلوی آن را تعریف و تبلیغ می‌کردند، از شوربودن آشی که با ادعای بی‌نمک هنر آوانگارد خودنمایی می‌کرد، نتوانستند آن را هضم و جذب کنند. نقد و اعتراض‌های کم‌رنگ رسانه‌ای افرادی محدود، نه تأثیر گذار بود و نه تعیین‌کننده. افراد فرصت‌طلب و کم‌سواد و پرمدعا که نگاه سیاسی و سودجویانه خود را در پوشش فرهنگ و هنر مخفی کرده بودند، کار را به جایی رساندند که آرایش فرهنگی و هنری رژیم پهلوی با تمهیدات و تجهیزات فراوان در برگزاری جشن‌های دوهزاروپانصدمین سال حکومت‌های سلطنتی بسیار بدقواره و ناهنجار جلوه کرد. فقر و بیماری در اکثر شهرهای ایران، تبعیض‌ها، فواصل طبقاتی ظالمانه، فقدان امکانات اولیه اجتماعی در شهرهای کوچک و بزرگ دور از پایتخت و حتی حواشی تهران، عامل اصلی سقوط و سیر نزولی رژیم پهلوی شد. رژیمی که با تظاهر به ارج‌گذاری و پرداختن به فرهنگ، داعیه فتح دروازه‌های تمدن را داشت، با افراط در بزرگ‌نمایی آثار مدنی و فرهنگی و هنری پادشاهان، اصل موضوع وظیفه حکومت در مقابل مردم را در ازدحام میهمانی‌ها و جشنواره‌های متعدد و متنوع و ریخت‌وپاش‌های سخاوتمندانه در مقابل بیگانگان و عوامل وفادار به رژیم، کاملاً فراموش کرد و این ظلم آشکار که نه تنها نقد و اعتراض‌های منطقی را برنمی‌تافت، بلکه در



ناصر سینی





اگر فرهنگ را به مثابه شهری ارزشمند و صاحب آثار و احوال سزاوار بدانیم، هنر را می‌توان به عنوان دروازه و مسیر ورود و شناخت قلمداد کرد

لغات یک زبان و شرح آن‌ها باشد، معنی کرده‌اند. فرهنگ، اسم مرکب و مأخوذ از پهلوی است و از ترکیب «فر» و «هنج» یا هنجار به معنی بلندراه یا مسیر سزاوار و یا شناسه ارزشمند تلقی می‌شود و این‌همه در موضع ضد فرهنگ رژیم پهلوی و ایادی کر و کور و گنگ آن، بی‌رحمانه ذبح شد تا مولود فرهنگ ایرانی اصیل و مسلمان از تاریکی‌های ظلم و جهل و جبر فرعون، حیات دوباره خود را آغاز کند. پس بی‌وجه نیست اگر انقلاب اسلامی ایران را ظهور حیات دوباره انسان و امام خمینی را مبشر حیات حقیقی انسان در عرصه معرفت و معنویت بدانیم.

□□□

نسبت به هنر متعهد، عکس‌العمل‌ها و مخالفت‌هایی فراوانی دیده شده است. مخالفان هنر معنوی و متعهد که از آزادی هنر و هنرمند دم می‌زنند، در واقع ماهیت هنر را زیر سؤال می‌برند، چرا که خاستگاه هنر، معنی و معنویت است و تعهد در هنر به معنی وقوف بر این ماهیت و التزام به باطن حقیقی هنر است که فارغ از هیاهوها و بزرگنمایی‌های گوناگون، هنرمند را در مسیری عظیم قرار می‌دهد. به تعبیر یک عزیز، هیچ اثر هنری یا فرهنگی را نمی‌توان یافت که هویت سیاسی نداشته باشد. جورج اورول هم در یکی از نوشته‌های خود می‌گوید (نقل به مضمون): «این عقیده که هنر باید از سیاست برکنار بماند، خودش یک گرایش سیاسی است.» البته منظور ما بی‌اساس بودن دعای مخالفان هنر متعهد به بهانه اجتناب از سیاست و گرایش‌های سیاسی است و وجه غالب این تخالف به خاطر نفی هنر ارزشی و معنوی است که در سایه احکام و اهداف متعالی دین، بروز و ظهور می‌یابد و بسیار فراتر از باید و نبایدهای سیاسی و کاملاً مستقل از آن است. این بدان معنی است که شأن هنر و فرهنگ، محل سیاست‌زدگی نیست اما سیاست با هنر و فرهنگ بی‌نسبت و ارتباط نمی‌تواند باشد و اتحاد و اتفاق هنر با سیاست امری است که غربی‌ها تمهید آن را چیده‌اند تا اغراض مترتب بر خود را تحصیل

مقابل هر حرکت و نگاه پرسش‌گرانه‌ای عکس‌العملی سرکوب‌گرانه از خود نشان می‌داد، از طرف مردمی که عزیزان و جوانان‌شان را قربانی تداوم حکومت پهلوی می‌دیدند و آینده‌های سیاه را پیش روی خود تصویر می‌کردند، مورد سؤال و اعتراض‌های محدود و در ادامه با رهبری حکیمانه بزرگ‌مرد قرن حاضر حضرت امام خمینی (ره) مخالفت و تظاهرات فراگیر در همه کشور قرار گرفت.

□□

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در بیست‌ودوم بهمن‌ماه ۱۳۵۷، منظرهای بدیع و گسترده‌ای پیش روی مردم به‌تنگ‌آمده از ظلم و جور و فحشا و تباهی گشوده شد. از مقوله‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، تاریخی، اقتصادی و علمی که بگذریم، می‌توان مهم‌ترین منظر و دیدگاه را در زمینه فرهنگ و هنر ارزیابی کرد. هنر، خود مقوم و مؤید فرهنگ است و فرهنگ، بدون تأمل و لحاظ هنر، به دوام و انجام نخواهد رسید. همان‌گونه که فرهنگ در همه شاخه‌های هنری حضوری درونی و ماهوی دارد، همه رشته‌ها و آثار اصیل هنری نیز در نسبت و ارتباط با فرهنگ تعریف و تبیین می‌شوند. فرهنگ و هنر آن قدر با هم مرتبط و درهم‌تنیده‌اند که به‌آسانی نمی‌توان از تقدم و تأخر یا اولویت و برتری این بر آن سخن گفت. اگر فرهنگ را به‌مثابه شهری ارزشمند و صاحب آثار و احوال سزاوار بدانیم، هنر را می‌توان به‌عنوان دروازه و مسیر ورود و شناخت قلمداد کرد. فرهنگ و هنر، جسم و روحی در هم آمیخته‌اند، به همین خاطر در مباحث مختلف گاهی فرهنگ منظور می‌گردد اما به هنر اشاره می‌شود و بسیار پیش آمده است که در بحثی هنری به فرهنگ، بسیار اشاره می‌شود. واژه فرهنگ هر چند جامع‌تر از هنر است، اما با تفکیک هنر از آن ناکارآمد و ناقص می‌شود. با شناخت فرهنگی یک گروه یا قوم، ما به نفس آن‌ها راه می‌بریم.

فرهنگ را در کتاب‌های لغت، علم، دانش، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت و نیز به معنی کتابی که شامل



به فعل درآمده است، اما با پیروزی انقلاب اسلامی بحث فرهنگ و هنر شیعی به صورت جدی و عملی در جامعه ایران مطرح شد. بد نیست به مراتب شأن دین، فرهنگ و هنر هم اشاره‌ای کنیم. دین، امری الهی است که خداوند به واسطه پیامبرانی که برمی‌گزیند برای هدایت و رستگاری حق طلبان ارائه می‌کند. از آن‌جا که ذات اقدس حضرت حق تعالی بی‌نیاز از همه چیز و همه کس است، نمی‌توان دین را تحت شأن فرهنگ و هنر قلمداد کنیم، چراکه دچار انحراف و تناقض خواهیم شد. خداوند مبدأ و مظهر زیبایی است و همه زیبایی‌های پنهان و آشکار عالم از کلک توانمند و لطیف حضرت ایشان تصویر تبیین شده است و می‌شود. تفاوت هنرمند انقلاب با هنرمند غربی در همین نکته است که همراه و هم‌دل با انقلاب دینی، هنر و فرهنگ اصیل و زیبایی و پویایی و ابداع و صناعت را در تأویل و تحقیق خود از ناحیه خالق یکتا می‌داند و با همین باور با هر اندازه تجربه و توانمندی و قابلیت که به دست می‌آورد، خود را شاگردی بسیار کوچک و متنعم از مضموری می‌داند که اسماءالحسنی متعلق به اوست، اما هنرمند غربی بر اساس تفکر منتزع از حق که انسان را مدار و محور عالم فرض کرده، مدعی خاستگاه هنر و فرهنگ است و خود را معیار اصالت و شناخت می‌داند و در بحث زیبایی‌شناسی روی کردی انسان‌محورانه دارد که این نگرش متأثر از فرهنگ و تمدن یونان باستان، صیغه‌ای کاملاً زمینی و غیر مرتبط با توحید و اوامر انبیاء الهی دارد. فرهنگ غربی نگاهی سودجویانه و سلطه‌گرانه بر طبیعت و جهان پیرامون دارد. با ظهور انقلاب، تأثیرات فراوان و فراگیر فرهنگ و تفکر غرب بر همه ممالک و به‌ویژه بر ایران مورد پرسش قرار گرفت و این، آغاز حرکتی مستقل در مسیر استقرار هویت دینی بود که نمی‌خواست مقهور و مغلوب هیچ قدرت و حکومتی باشد و با تجدید عهد با خالق هستی، خود را تنها تسلیم اراده و مشیت خداوند می‌دانست.

□□□□

پیروزی انقلاب اسلامی در واقع شکست فرهنگ و تفکر غربی حاکم بر سرزمین ایران بود که کور کورانه و از موضع انفعال به دست رژیم پهلوی به صورت دستورالعملی محتوم و گزیرناپذیر اعمال می‌شد. این وضعیت، فرصت و ارادت متفاوتی را برای عموم مردم و به‌ویژه برای اهالی فرهنگ و هنر فراهم آورد. سینمای جدید با روی کردی جست‌وجوگرانه که ارزش‌ها و مفاهیم بلند جامعه متمرکز را مورد تأمل قرار می‌داد و به تصویر می‌کشید، در زمینه‌های مختلف فیلم بلند داستانی، فیلم کوتاه، مستند و اقسام دیگر، محصولات خود را به مخاطبان ارائه می‌کرد. مستندهای جهادسازندگی، به‌زیبایی و استحکام و پویایی از حضور جان و دیدهای اندیشمند و نگاهی زرف حکایت می‌کرد. سینما دیگر جای ستاره‌سازی و ستاره‌بازی، آن هم از نوع سخیف و سطحی، نبود. هر چند فیلم‌های ابتدایی سال‌های آغازین انقلاب موضوعات مذهبی و معنوی را دست‌مایه قرار می‌داد، اما هنوز از یوغ فیلم‌فارسی - اصطلاح مرسوم به خاطر برخورد سطحی و بعضاً مبتذل سینمای قبل از انقلاب با فیلم به‌عنوان اثر هنری - رها نشده بود، اما رفته‌رفته و در تداوم تلاش برای کسب هویت ملی و مذهبی، کارهای خوب و قابل تأملی شکل گرفت، درحالی‌که عارضه فرهنگ التقاطی و بیمار و سطحی رژیم گذشته که به غرب‌زدگی و توهم مضاعف دچار بود هنوز از بدنه فرهنگ و هنر کاملاً جدا نشده است. این معضل در هنرهای تجسمی هم مشهود است. پس از انقلاب، گروه‌ها و حرکت‌های خودجوش هنری به فعالیت‌های

کنند و از آن‌جا که اعوجاج و شکستگی آینه، تصویر را تکثیر می‌کند، دیگران را متهم به مرض خودخواسته خویش می‌کنند تا هنر حقیقی که زمینه‌ساز فرهنگ‌های اصیل و پرتوان است فضای رشد و بلوغ پیدا نکند.

□□□□

هنر با آفرینش و ابداع، عینیت می‌یابد و هر چه این معانی در نسبت حقیقی خود با هنر درهم‌آمیزند به همان اندازه ارزشمند و مانا تر می‌شوند. انقلاب هم با شکوفایی و بالندگی توأم است، قشری شکافته و از درون آن جوانهای در ساحت وجود ظاهر می‌شود. نفس انقلاب از نوجویی و طلب حیات والاتر آکنده است (این که انقلاب‌های متعدد با چه اغراض و تمهیدات سیاسی و اجتماعی به وقوع پیوسته‌اند و تا چه حد مطابق آرمان‌ها و مطالبات جمعی به حرکت خود ادامه داده‌اند، بحث دیگری است).

هویت انقلاب مردم ایران دینی بود و متأثر از احکام و رهنمودهای کتاب خداوند و عترت پیامبر خاتم(ص) به‌خصوص انقلاب جهان‌افروز عاشورای حسینی اراده و انجام گرفت. رهبری انقلاب هم جدای از دستورات الهی و معصومین(ع)، امر و نهی دیگری را به کار نبست و با اجتهاد مسلم خود و مشایعت از گام‌های ابراهیمی بت‌های زر و زور و تزویر را با حمایت مردم آزاده و همراه با حق، درهم شکست. استقبال مردم از فرهنگ شیعی، تداوم اقبال دیرپای آنان از اسوه‌های رفتاری و گفتاری بزرگان دین‌شان که قرن‌هاست در وجود پیشینیان آن‌ها به صورت بالقوه وجود داشته است و در مقاطعی کوتاه و محدود

مخالفان هنر معنوی و متعهد که از آزادی هنر و هنرمند دم می‌زنند، در واقع ماهیت هنر را زیر سؤال می‌برند، چراکه خاستگاه هنر، معنی و معنویت است

پشت رنگ‌ها و سطوح مختلف و عجیب و غریب که مستقیم و بدون توقف از غرب وارد شده بود، نه طرح و فرم و ترکیب با هویتی وجود داشت و نه از نظر مضمون و محتوا حرفی برای گفتن داشت



جمعی هنری مرتبط با جامعه روی آوردند. هر روز و ماهی که می‌گذشت علاقه‌مندان حرفه‌ای و نیمه حرفه‌ای بیش‌تری وارد این عرصه می‌شدند. انقلاب محل و موقع ورود بدون دلپره هر علاقه‌مند و همراهی بود که می‌خواست با زبان هنر حرفی بزند. تعداد نمایشگاه‌ها بیش‌تر می‌شد و استقبال مردمی هم گسترده‌تر. مردم به‌صورت واقعی با هنرهای تجسمی ارتباط یافته بودند، مقوله‌ای که پیش از انقلاب، منحصر به افرادی محدود با تیپ‌هایی خاص بود. زبان هنرمندان آن دوره توسط مردم فهم نمی‌شد و این بی‌ارتباطی را شبه‌هنرمندان زیرک، به حساب جلوتر از جامعه بودن می‌گذاشتند و این که مردم نمی‌فهمند، اما واقعیت این بود که پشت رنگ‌ها و سطوح مختلف و عجیب و غریب که مستقیم و بدون توقف از غرب وارد شده بود، نه طرح و فرم و ترکیب باهویتی وجود داشت و نه از نظر مضمون و محتوای حرفی برای گفتن داشت. شلنگ‌تخته‌ای بود که هنرمندان محدود آن دوره با رنگ و خط و بافت و تقلید تکنیک‌های وارداتی می‌انداختند. دل‌شان هم خوش بود که آوانگار دند و همراه و هم‌سطح هنرمندان غربی، اما نه این بودند و نه آتی که مردم انتظار داشتند و می‌فهمیدند، اما پس از انقلاب، هنر از پبله و کنج انزوا و اختصاصی بودن بیرون آمد و مردمی شد. جوانان با سرعت و علاقه وارد این عرصه می‌شدند، حکم تحریم هنر شکسته شده بود، حکم پنهانی که خانواده‌ها به‌خاطر ظاهر و رفتار عجیب و غریب و افراطی هنرمندان آن دوره از ورود به مقوله هنر پرهیز می‌کردند. لابی‌گری، بی‌بندوباری، عیش و نوش آشکار و روابط بدون محدوده، هنر را از جامعه و جامعه را از هنر بیزار می‌کرد. نگاهی به محافل هنری آن دوره و روابط حاکم بر آن مشخص می‌کند که به جز تعداد افرادی کم‌شمار که واقعا می‌خواستند فعالیت هنری سالم و جهت‌داری بکنند، اکثریت مطلق همان جامعه محدود هنری، غرق در اوهام و رفتارهای التقاطی و مفروق در افیون و شراب و هبیبی‌گری و انداهای روشن‌فکری واردشده از غرب بودند و ناگفته پیداست که فعالیت‌های چنین مجموعه‌ای نمی‌توانست منشأ اثر و ایجاد تحول و جریان‌هایی مناسب در جامعه باشد؛ رژیم دست‌نشانده پهلوی می‌دانست که هر چه زبان هنر الوده‌تر و پیچیده‌تر باشد با امتناع اکثریت جامعه از ورود به آن خود را از آسیب‌های طرح و حضور جدی هنر که زبان فراگیر و تأثیرگذاری دارد، مصون نگاه خواهد داشت. به همین سبب، سینمای خنثی، هنر بی‌درد و بی‌جهت و آثار هنری تقلیدی را حمایت می‌کرد. پشتیبانی و یارانه‌های دربار و دخالت مستقیم فرح پهلوی در حمایت از طیفی از هنرمندان، ادامه همین سیاست کج‌دار و مریز بود. هنر با اوهام و خرافه و تقلید افراطی از غربی‌ها تبدیل به معجونی شده بود که به‌جز تخدیر و یأس و بی‌بندوباری طرف دیگری نمی‌یست. جریان انقلاب این دیوار پوسیده را فروریخت. فضا دیگر برای ورود هر علاقه‌مندی آماده بود یکی از همین افراد در این زمینه می‌گوید: «من تا قبل از انقلاب از هنر و نقاشی و گرافیک و این جور چیزها سر در نمی‌آوردم، یعنی برایم یک‌جور حرم ناشناخته بود. در روزهای پایانی رژیم گذشته با چند تا از دوستان اعلامیه‌های امام را که پخش می‌کردیم، گفتیم خوب است عکس امام را هم تکثیر کنیم. هیچ‌کدام وارد نبودیم. هر کس فکرش را بیان کرد. عکس بزرگی را آوردیم و کلیشه کردیم روی فیلم‌های رادیولوژی، بد هم نشد، زدیم به در و دیوار و خیلی تأثیر داشت برای مردم و خود ما. همان شد که کار را ادامه دادیم. از آن جمع پنج، شش نفره الان دوتایمان کار هنری می‌کنیم. احساس کردیم می‌توانیم در این زمینه مؤثر باشیم پس وارد

شدیم. چیزی که قبل از انقلاب حتی فکرش را هم نمی‌کردیم.»  
 با حضور مردمی که دیگر نسبت به هنر و رشته‌های مختلف آن دید  
 تازه‌ای پیدا کرده بودند، هنر و هنرمند تعریف دیگری یافت. تعداد آثار  
 و نمایشگاه‌هایی که از سال ۱۳۵۷ تا پنج سال بعد، یعنی سال ۱۳۶۲،  
 خلق و برپا شد، بی‌اغراق به اندازه آثار پنجاه سال دوره پهلوی بود؛ البته  
 این از نظر کمی و کیفی. هنوز دو سال از انقلاب نگذشته بود که حزب  
 بعث عراق به تحریک کشورهای غربی تجاوز گسترده خود به ایران  
 را آغاز کرد. جنگ همه‌جانبه و بسیار ناعادلاته‌ای که همه کشورهای  
 ذی‌نفع را در چالش با حرف جدید و محکم انقلاب قرار می‌داد، هر  
 چند خسارات و عوارض بسیاری را به‌وجود آورد، اما از نظر کشف  
 باطنی هویت، بسیار تأثیر گذار بود. هنرهای تجسمی انقلاب هم از آغاز  
 دفاع مقدس وارد مرحله جدی و حرفه‌ای خود شد. درباره آثار فراوان و  
 هنرمندان رشته‌های مختلف حرف بسیار است، اما حرف اصلی این آثار

و هنرمندانش قابل تأمل است. اوج هنر در غرب، خلق و القاء فضاست  
 و هنرمندان ما موفق به خلق فضاهایی شدند که مخاطب به آن‌ها ورود  
 پیدا می‌کرد. فضایی که از روایت و شیوه‌های برخورد جدید و مستقل  
 خبر می‌داد. آثاری که فطرت مخاطب را با خود مرتبط می‌کرد. از  
 میان هنرمندان نقاش، گرافیست، مجسمه‌ساز، نگارگر، خوش‌نویس،  
 تصویرساز اگر بخواهیم به آثار و احوال همه بپردازیم، نه در یک مقاله  
 می‌گنجد و نه آن نوشته، از حد بردن نام و فهرست فراتر می‌رود، اما  
 چون درباره فضایی که هنر انقلاب و هنرمندان انقلابی به‌وجود آوردند  
 سخن به میان آمد، به همین موضوع اشاراتی می‌کنیم.

□□□□□□

هنگامی که نگارنده به نگارش این قسمت از مطلب خود رسید،  
 در صفحه ۴ یکی از روزنامه‌های صبح ۶ آذرماه خبری به‌نقل از  
 خبرگزاری مهر از سوی مدیرکل دفتر حفاظت از اموال منقول  
 تاریخی برخورد مبنی بر عملیاتی شدن جمع‌آوری اوتومبیل‌های  
 موزه‌ای توسط سازمان میراث فرهنگی. می‌خواهم در مورد فضایی  
 که هنرمندان انقلاب اسلامی به‌ویژه در حیطه هنرهای تجسمی  
 به‌وجود آوردند نکاتی را بیان کنم. هنگامی که شاهد بی‌عنایتی و  
 بی‌تفاوتی نسبت به سواران عرصه هنر انقلاب هستیم، خبر فوق  
 مثل تیغ زهرآگینی سینه‌ام را به‌درد می‌آورد. اخباری این‌گونه کم  
 نیستند و کماکان حکایت از درندبودن خواجگان در نقش ایوان  
 می‌کنند. به‌رحال در عرصه انقلاب، گوی توفیق و کرامت در میان  
 افکنده شد و سواران غیوری به میدان آمدند که از جمله سرآمد  
 سواران این عرصه استاد والامقام، نقاش ارجمند، جناب آقای کاظم  
 چلیپاست. استاد چلیپا از همان آغاز حضور هنری خود در انقلاب با  
 همه وجود در ساحت معنوی با نگاهی متمایل به آفاق بلند ارزشی و  
 دینی وارد شد و قلم زد. آثار چلیپا، سیر و سلوک یک هنرمند اهل  
 معنی و درد را که مجموعه‌ای سزاوار خلق کرده، به جامعه ارائه داده  
 است. چلیپا دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا بود و پایان تحصیلات  
 دانشگاهی‌اش با پیروزی انقلاب و پس از آن با قضیه انقلاب فرهنگی  
 و تعطیلی دانشگاه‌ها هم‌زمان شد. با تابلوی ۱۷ شهربور در قطع افقی  
 که مادر یا خواهری بالای سر پیکر خونین عزیز خود نشسته است،  
 با پس‌زمینه‌ای از دیوار و کرکره‌ای که روی آن شعارهای انقلابی  
 نوشته شده، قلم چلیپا راه خود را بر بوم معنی و فرم‌های مطلوب  
 باز می‌کند و آثار بعدی او درباره وقایع انقلاب، تظاهرات مردمی،  
 سقوط شاه، استعلا‌ی اندیش‌مندان در اثر «تولد دیگر» که مانند  
 ماهیت انقلاب، فردی در حال فروریختن و کندن پوسته و قشرهای  
 دربرگرفته خویش است و خود را از بند سنگ‌واره‌ای که ماهیت  
 وجودی او را محاصره کرده است می‌رهاند. جالب این‌جاست که  
 قشر مزبور مانند نقش برجسته‌های ایران باستان صورتی نمادین از  
 فرهنگ کهن ایران است که پوشش سیطره ظالمانه دوهزار ساله  
 حکومت قهار و غالب آدم‌هایی است که تدبیر و نگاه آمیخته با  
 حکمت را منش و روش حاکمیت خود نکرده بودند و اگر آثار و نتایج  
 عظیم معماری و فرهنگی و هنری در زمان سیطره آن‌ها به‌وجود  
 آمده، بیش‌تر جنبه بزرگنمایی و به‌رخ‌کشیدن توان و تبلور حضور  
 آن‌هاست که ظاهر متمدنانه و فرهنگ‌مآبانه به خود گرفته است  
 و البته این موضوع نفسی ارزش و موجودیت این آثار را نمی‌کند،  
 بلکه ضرورت اشاره به ماهیت شکل‌گیری آثار به این دلیل است  
 که اغراض اصلی، پشت پرده تظاهر و تعیین آثار فوق پنهان‌نماند.  
 چلیپا با آگاهی از ستم دیربای حکومت‌های سلسله‌وار جور و جهل  
 که پشت نقاب فرهنگ و تمدن به‌خوبی قابل رؤیت و ملموس است،  
 از وقایعی که در غبار خاطرات و گذشته‌ها پوشیده مانده است پرده  
 برمی‌دارد و اثرش در عین این‌که ترکیب و تشکل هنری دارد،





صاحب مضمون و محتوایی است که امضای هنرمند به مثابه گزارشی آمیخته با زبان هنر به جامعه ارائه می‌کند. قلم سیال و تاش‌های غالباً درشت چلیپا به خوبی از عهده ارائه مضمون با صورت و فرمی روان و تأثیرگذار برمی‌آید و این ویژگی را در آثار ارزشمند خود «ایثار»، «یقین»، «مقاومت» و «مرزبانان دشت شقایق» به خوبی به نمایش می‌گذارد. در هنرهای تجسمی اگر تنها آثار استاد چلیپا مورد بررسی و تجزیه و تحلیل جامع قرار بگیرد، حداقل چند جلد کتاب ارزشمند هنری را در بر خواهد گرفت. مسیر هنری‌ای که چلیپا طی کرده است، تأثیرات و تعلیمات مستقیم و غیر مستقیم پدر هنرمند خود مرحوم استاد حسن اسماعیل‌زاده که عمری را در وادی نقاشی قهوه‌خانه‌ای و خیالی‌نگاری‌های متعدد سپری کرده بود و از بزرگان و ارباب صاحب‌قلم این رشته آیینی اجتماعی است. ارادت‌تی که شادروان اسماعیل‌زاده به خاندان عصمت و طهارت(س) داشت، معاشقه و تعامل تجربی و هنری که در این ساحت از آن بهره‌مند بود، حالات وجد و شیدایی که از قلم جان بر بوم‌های آینه‌وار او می‌تراوید، استاد چلیپا را در منظر و معرض مفاهیم بلند قرار می‌داد. اما چلیپا راه پدر را به گونه‌ای تکاملی و امروزی‌تر ادامه داد، آن همه شور و اشتیاق بی‌پایان و تجربه‌های طاقت‌فرسایی که پدر برای بیان مضامین دینی و ملی بر بوم‌های نیایش خود مصادره به مطلوب می‌کرد، برای فرزند هنرمندش منظر و بهانه‌ای شد تا گونه‌ای دیگر را بر بوم‌های تجربه و تفکر و تعلق خاطر بها ببخشد. چلیپا که هنرستان هنرهای زیبا را تجربه کرده بود، وارد فضای دانشگاه شد، اما هرگز مغلوب نگاه حاکم و جو زده فضای هنری آموزشی زمانه خود نگردید. در واقع محیط هنرستان و دانشگاه، فرآیند عملی او را دچار تغییر و حتی تکمیل نکرد، بلکه فقط فرصتی بود برای آشنایی و مطالعه آثار خودی‌ها و مکاتب شرق و غرب و تأمل در ویژگی‌های مطلوب و بعضاً مشترک آثار هنری مشهور و تفاوت‌هایی که در نوع نگاه و ترکیب‌بندی و رنگ‌گذاری‌ها وجود داشت. در آثار بسیاری از معاصران، حضور ناب هنرمند به سختی مشهود است و کم‌تر هنرمندی موفق می‌شود آن گونه که می‌اندیشد و باور دارد آثار خود را خلق کند. اما چلیپا از معدود هنرمندان روزگار ماست که آثارش هویت وجودی خود او هستند: ناب، زلال، پویا، صریح و تأثیرگذار. او فرزند زمانه خویش است، حتی آن جا که شعارهایی را در اثر خود بیان می‌کند، آن قدر ظریف و هنرمندانه به آن‌ها می‌پردازد که هویت هنری و تاریخی پیدای می‌کنند. در اثر «مرزبانان»... ترکیب‌بندی عمودی اثر مانند قطع کار، حضور اقوام و اقشار مختلف را با تلخیص چند تیپ مختلف که در مسیر ولایت، حرکت جهادی خود را با عزم و استحکام نمایش می‌دهند، صورت حضرت امام در بالای این ترکیب‌بندی با رنگ‌مایه ترکیبی سرخ و نارنجی که با نخل‌های ویژه چلیپا ادغام شده‌اند و آن نگاه مصمم که یادآور افق دید انبیا الهی است، ماشین جنگی و زمان و مکان را در می‌نوردد. تانک سوخته‌ای که در سراسیمگی قرار دارد و دشت پرفراز و نشیب از تداوم این راه سخت، اما بیرون‌شدی محتوم و موعود حکایت می‌کند، زاویه دید چلیپا در این اثر نه زمینی است و نه آسمانی؛ شاهدهی میانی است که عبور و شکستن حصار را توسط مردان ولایت‌مدار نظاره می‌کند. تمهیدبندی زیرکانه و هوشمندانه چلیپا در این ترکیب‌بندی، اثر او را که از رنگ‌های گرم و سطوح مختلفی که کار را دچار ازدحام نکرده‌اند از شعارها و تظاهرات واکنشی فراتر می‌برد و به آن مانایی و تأثیرگذاری مضاعف می‌بخشد. نشانه‌شناسی، کاربرد رنگ، ترکیب‌بندی‌ها، قلم‌های سیال و راحت، طبیعت ملموس، انتخاب کادر، زاویه دید، اهمیت عناصر، کنتراست سطوح و شخصیت‌ها و ایجاز خاص هنرمند از ویژگی‌هایی است که برای ورود به عالم چلیپا حتماً باید مورد بررسی و شناخت قرار بگیرد. امری که در مورد تعداد دیگری از هنرمندان عزیز

انقلاب هم شایسته اعتناست، به‌ویژه در زمینه موسیقی، گرافیک، مجسمه‌سازی، نگارگری و سینما که در عین تفاوت‌های صوری، مشترکاتی هم دارند، این تفکیک و بررسی شایسته می‌نماید. بحث آسیب‌شناسی مقوله دیگری است که آن هم در جای خود ارزشمند است، اما اولویت با احساس نیاز به شناسایی هنرمند و آثار اوست؛ بزرگ‌مردی که در آستانه پنجاه و دو سالگی، سی سال تمام در مسیر باورهای ارزشمند و قلبی خود قلم و قدم زده است. عمر هنری استاد کاظم چلیپا مانند عمر انقلاب اسلامی سده‌ده پرفراز و نشیب اما آکنده از افتخار و سربلندی و آفرینش را به همراه دارد. اگر نظام بوروکراسی حاکم بر نهادهای فرهنگی و هنری بگذارد- که نمی‌گذارد- ما درخت‌های بارور و سایه‌گستر و پرمحصول خود را به‌دست خود اره نمی‌کنیم و نمی‌خشکانیم. ماهیت نظام اداری هنرمندگش و هنرمندستیز است. آثار هنری با دستورالعمل و بخش‌نامه و توبیخ و پاداش و مرخصی و الخ به‌وجود نیامده‌اند. شأن هنر، اجل از سیاست و شرح وظایف اداری مدیریتی است و در هیچ دستگاه و نهاد بوروکراتیکی نهال هنر و جمال هنرمند فرصت بروز و ظهور نمی‌یابد. نگاه مدیریتی و از بالا به مقوله هنر و هنرمند با غفلت از ولی‌نعمت‌های هنر و فرهنگ انقلاب و میراث شریف هنر دینی و معنوی سراغ جمع‌آوری اتومبیل‌های موزه‌ای می‌رود؛ آن هم از سوی سازمان میراث فرهنگی! تعجیبی ندارد اگر در همین اوضاع و احوال از تصمیم فلان نهاد و سازمان دیگر برای احیای مجدد جشن هنر شیراز به بهانه پاسداری از فرهنگ و تمدن باستانی یا خبر شویم، به‌رحال اخبار، نشان‌گر احوال افراد است، «یکی بر سر شاخ بن می‌برید» هم می‌تواند افسانه تلقی گردد. برای رسیدن به هنر صیقل‌دهنده اسلام ناب محمدی(ص)، اسلام پایرهنگان دردمند، هنری که معضلات کور اجتماعی را عیان می‌کند، ان‌شاءالله سی سال دیگر فرصت هست و با فن‌آوری در آن زمان می‌توان با اشاره و فشار تکمهای صدها چلیپا را به صف کرد. کسی چه می‌داند شاید از مایه‌تران بهتر بدانند... ■

شان هنر، اجل از سیاست و شرح وظایف اداری مدیریتی است و در هیچ دستگاه و نهاد بوروکراتیکی نهال هنر و جمال هنرمند فرصت بروز و ظهور نمی‌یابد